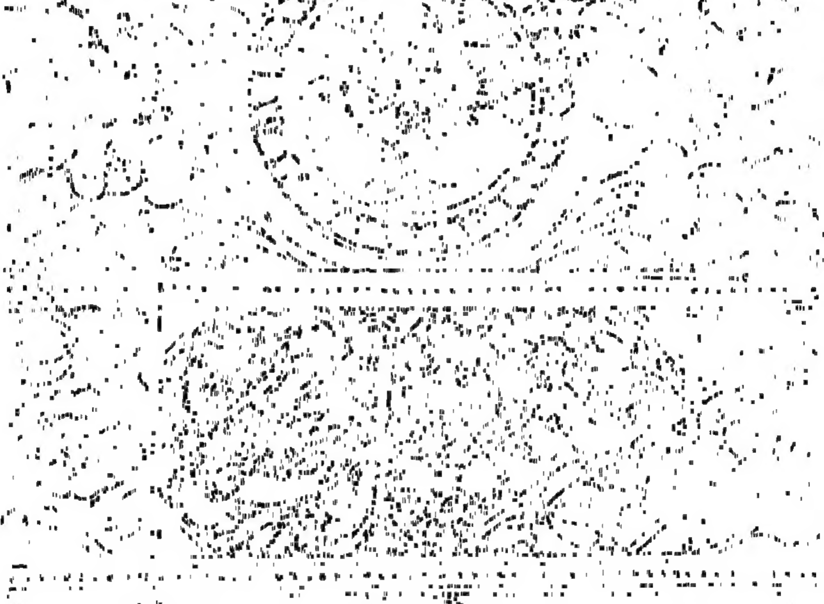
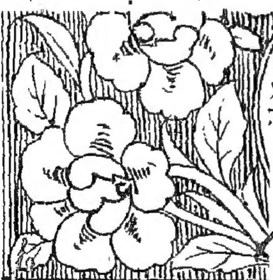
فراوان حمد وثنا بحضرت خداوند رض سما که نسخه





حسب الحکم

در مطبع کشف المنا





در سنه [illegible] هجری باهتمام مکی بیجان زیور انطباع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم

بعد حمد آمرزگار غفار و صلوة و سلام سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید بنده امیدوار مغفرت از منّان محمد مصطفی خان خلف محمد وثیق خان ادام الله اقباله و اجلاله و کمال الایمان که چون جمع اندن کتب فارسیه و حصول استعداد ترجمهٔ عبارات و نوشتن مطلوبات موقوف است بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغه‌ها از آنها لهذا چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری یک یک حروف تهجی بطرز مرغوب بنیاد دلخواه متن سلوب جمع نمود و مسمّی به تحفة الصبیان نام نهادم و فقره کبیر یک مصدر لازم و یکی متعدی بطریق نمونه بیان کردم تا اطفال را بآسانی تمام بسوی استخراج معانی و اشتقاق صیغه‌ها رهبر شود و یادگاری باشد و نگارنده خاکسار باند

و بالله المستعان و علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

باب الالف

صرف کبیر

مصدر لازم	آمدن آنا				حاصل مصدر آمد	آمدنی ادا
اسمای اشتقاقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی			آمدمی	
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم
اسم فاعل	آینده	آیندگان				
مصدر متعدی	آوردن لانا	صرف کبیره			حاصل مصدر	آورد
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجهول	آورده میشد	آورده میشدند	آورده میشدی	آورده میشدید	آورده میشدم	آورده میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی	آوردندی			آوردمی	
ماضی تمنائی مجهول	آورده شدی	آورده شدندی			آورده شدمی	
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیاورد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیاورد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شو	میاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده / زورآور	آورندگان	اسم مفعول		آورده	آوردگان

تنبیه صیغهای نفی را بر اثبات قیاس باید کرد که برای نفی فقط حرف نون در اول صیغهای اثبات در می آید

صرف صغیر

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	[illegible]	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
آختن	تلوار کھینچنا			آخت					آخته
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید	بیارای	آراینده	جهان آرا	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا / آرام دینا	آرام / آرامش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دل آرام	آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیده
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغنده		
آزردن	ستانا / آزرده ہونا	آزردگی / آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده	کار آزما	آزموده
آسودن	آرام کرنا / آسوده ہونا	آسایش / آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آساینده		آسوده
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	درد آشام	آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا / پریشان ہونا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	شهر آشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلوده ہونا			آغشت					آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده	جهان آفرین	آفریده

مصدر	[illegible]	اسم مصدر	[illegible]	[illegible]	حال	امر	[illegible]	[illegible]	اسم مفعول
آگاهیدن	خبردار [illegible] / [illegible]	آگاهی		آگاهید	[illegible]	[illegible]		خداآگاه	
[illegible]	[illegible]			[illegible]					آگنده / [illegible] آگنده
آلاییدن	آلوده [illegible]	[illegible]		[illegible]	می‌آلاید	بیالای	آلاینده		آلاییده
آلودن	آلوده [illegible]	آلودگی		آلود					آلوده
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]
آمرزیدن	[illegible]	آمرزش	[illegible]	آمرزید	می‌آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	[illegible] / [illegible]	آموزش		آموخت	می‌آموزد	بیاموز	آموزنده	ادب‌آموز / آموزگار	آموخته / دست‌آموز
آسودن	[illegible] / [illegible]			آسود					آسوده
آمیختن	[illegible] / [illegible]	آمیزش		آمیخت	می‌آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مردم‌آمیز	آمیخته / [illegible]
آویختن	[illegible] / [illegible]	آویزش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آویزنده	دل‌آویز	آویخته
آهیختن	[illegible] / [illegible]			[illegible]					آهیخته
ارزیدن	قیمت [illegible]	ارزش		[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارزنده	[illegible] ارز	ارزیده
استادن / ایستادن	[illegible]	استادگی		استاد	[illegible]	[illegible]			استاده

[illegible]

مصدر	معنی	اسم مصدر	متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
استردن	مونڈنا / صاف کرنا			استرد			استرنده	استره	استرده
افتادن / اوفتادن	گر پڑنا	افتاد / افتادگی		افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا			افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده	سرافراز	افراخته
افراشتن	بلند کرنا			افراشت					افراشته
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می فروزد	بیفروز	افروزنده	افروزان / عالم افروز	افروخته
افزودن	بڑھنا / بڑھانا	افزایش / افزود		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	[illegible] افزا	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا			افسرد	می افسرد				افسرده
افشاندن	جھاڑنا / پچھوڑنا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشاننده	غله افشان	افشانده
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانیدن	افشرد	می افشارد	بیفشار	افشارنده		افشرده / [illegible]
افگندن	ڈالنا	افگندگی		افگند	می افگند	بیفگن	افگننده	شیرافگن	افگنده
انباردن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انبارد	می انبارد	بینبار	انبارنده		انبارده
انبودن	ایک دوسری پر چننا			انبود					انبوده
انباشتن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام		انجامید	می انجامد		انجامنده		انجامیده

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حال	امر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انداختن	ڈالنا / پھینکنا	اندازه / انداز		انداخت	می اندازد	بینداز	اندازنده	تیرانداز	انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوزانیدن	اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده	غم اندوز	اندوخته
اندودن	لیپنا / [illegible] کرنا			اندود	می انداید	بیندای	انداینده	گل اندا	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه		اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دوراندیش	اندیشیده
انگاریدن	[illegible]			انگارد	می انگارد	بینگار	انگارنده		انگاریده
انگاشتن	[illegible]			انگاشت					انگاشته
انگیختن	اوٹھانا		انگیزانیدن	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته
				باب باء موحده					
باختن	ہارنا / کھیلنا	بازی / باخت		باخت	می بازد	بباز	بازنده	قمارباز	باخته
باریدن	برسنا / برسانا	بارش		بارید	می بارد	ببار	بارنده	اشکبار / باران	باریده
بافتن	بننا	بافت		بافت	می بافد	بباف	بافنده	شال باف	بافته
بالیدن	زیاده ہونا / جسم کا بڑھنا			بالید	می بالد	ببال	بالنده		بالیده
بایستن	چاہیئے ہونا			بایست	می باید				بایسته

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می‌بخشاید	ببخشا	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می‌بخشد	ببخش	بخشنده	خطابخش	بخشیده
برآمدن	باہر نکلنا			برآمد	برمی‌آید	برآی	برآینده		برآمده
برآوردن	باہر لانا			برآورد	برمی‌آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اٹھانا			برداشت	برمی‌دارد	بردار	[illegible]	[illegible]	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می‌برد	ببر	برنده	نامه‌بر	برده
برشتن	بھوننا		برشتانیدن	برشت					[illegible]
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	برمی‌گردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	برش		برید	می‌برد	ببر	برنده	[illegible]	بریده
بستن	باندھنا	بندش		بست	می‌بندد	ببند		شکسته‌بند	بسته
بودن	ہونا	بود		بود	می‌باشد	بباش	باشنده	خوش‌باش	بوده
بوسیدن	[illegible]	بوسه		بوسید	می‌بوسد	ببوس	بوسنده	زمین‌بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا		بیزانیدن	بیخت	می‌بیزد	ببیز	بیزنده		[illegible]

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت	اسم مفعول
بوسیدن	بودینا / سونگھنا		بوسانیدن	بوسید	می بوید	ببوی	بوینده	بویا	بوسیده
باب بائے فارسی									
پاریدن	کٹکھٹیونا			[illegible]					پاریده
پاشیدن	چھڑکنا / بکھیرنا			پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	پاشان / بکھیر پاش	پاشیده
پالودن	چھاننا / صاف کرنا	پالایش		پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده
پائیدن	ٹھہرنا	پایندگی		پائید	می پاید	بپای	پاینده	دیرپای	پائیده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پذیرا / پذیرش پذیر	پذیرفته
پرداختن	خالی کرنا / آراستہ کرنا / سنوارنا	پرداخت / پرداز		پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چهره پرداز	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار / بت پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن / پرورانیدن	پالنا	پرورش		پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار / [illegible]	پرورده / دست پرورد
پرهیزیدن	پرهیز کرنا	پرهیز	پرهیزانیدن	پرهیزید	می پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده		پرهیزیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	[illegible]		اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
پریدن	اوڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر		پرّان	پریده
پُریدن	بھرنا			پُرید	می پُرد	بپُر			پُریده
پژمردن	کمھلانا			پژمرد					پژمرده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوهش		پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل پسند	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوئیدن	دوڑنا	پویه / پویش	پویانیدن	پوئید	می پوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	لپیٹنا / پیچ کھانا	پیچش	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	پیچاپیچ / پیچان	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش		پیمود	می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده
پیوستن	ملانا / ملنا	پیوند		پیوست	می پیوندد	پیوندنده			پیوسته

باب تائے فوقانی

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تاختن	دوڑنا / دوڑانا	تازش / [illegible]		تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا / تپنا	تابش / تاب		تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان / [illegible]	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	کاٹنا / چھیلنا	تراش		تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	[illegible]		تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان / خداترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد	بترک	ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	گرم ہونا			تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا			تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده
توانستن	سکنا	توان / توانائی		توانست	می تواند		تواننده	توانا	

باب جیم عربی

جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان	جسته

[illegible] ۱۲۹۱

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیه	اسم مفعول
جستن	ڈھونڈھنا	جویائی / جستجو	جویانیدن	جست	میجوید		جوینده	جویان	[illegible]
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	بجنب	جنبنده	جنبان	جنبیده
جوشیدن	اوبلنا	جوشش	جوشانیدن	جوشید	میجوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده
				باب جیم فارسی					
چریدن	[illegible]			چرید	میچرد	بچر	[illegible]		چریده
چربیدن	چربا	چرا	چرانیدن	چربید	میچربد	بچرب	چربنده		چربیده
چسپیدن	لپٹنا		چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	چسپان / و چسپیده	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	بچش	چشنده	[illegible]	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	[illegible]	چکانیدن	چکید	میچکد	بچک	چکنده	خون چکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	می چیند	بچین	چیننده	خوشه چین	چیده
				باب خاء معجمه					
خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	میخارد	بخار	خارنده	پشت خار	خاریده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
[illegible]	اوٹھنا			خاست	بخیزد	بخیز	خیزنده	سحرخیز	خاسته
خائیدن	چبانا			خائید	بخاید	بخای	خائنده	ژاژخای	خائیده
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	میخراشد	بخراش	خراشنده	سمع‌خراش	خراشیده
خرامیدن	مٹک کر چلنا	خرام		خرامید	میخرامد	بخرام	خرامنده	خوش‌خرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا		خروشانیدن	خروشید	میخروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	میخرد	بخر	خرنده	خریدار / ارزان‌خر	خریده
خزیدن	گھسنا			خزید	میخزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خسپانیدن	خفت	می‌خسپد	بخسپ / بخفت	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	می‌خلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن	خموشید	می‌خموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خم / خمیدگی	خمانیدن	خمید	میخمد	بخم	خمنده		خمیده
خنبیدن	[illegible]			خنبید	می‌خنبد	بخنبا	خنبنده		

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن	خندید	میخندد	بخند	خندنده	خندان	[illegible]
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	میخوابد	بخواب	خوابنده	[illegible]	خوابیده
خواستن	چاہنا	خواہش		خواست	میخواہد	بخواه	خواہنده	خیرخواه / خواہان	خواسته
خواندن	پڑھنا			خواند	میخواند	بخوان	خواننده	خوانا / [illegible]	خوانده
خوردن	کھانا	خورش	خورانیدن	خورد	میخورد	بخور	خورنده	[illegible] / سخنور	خورده
خوشیدن	سوکھنا			خوشید	میخوشد	بخوش	خوشنده		خوشیده
خفسیدن	[illegible]		خفسانیدن	خفسید	می خفسد	بخفس			خفسیده
				باب دال مہملہ					
دادن	دینا	[illegible]	دہانیدن	داد	میدہد	بده	دہنده	نان ده	داده
داشتن	رکھنا	داشت		داشت	میدارد	بدار	دارنده	مالدار	داشته
دانستن	جاننا	دانائی / دانش		دانست	میداند	بدان	داننده	حساب دان / دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	میدرخشد	بدرخش	درخشنده	درخشان	درخشیده
درفشیدن	کانپنا / چمکنا			درفشید	می درفشد	بدرفش	درفشنده		

مصدر	معنی	حاصل بالمصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
[illegible]	[illegible]			درود	می درود	بدرو	درونده		درویده
دریدن	پھاڑنا		درانیدن	درید	میدرد	بدر	درنده	مردم در	دریده
وزیدن	چورانا	وردی		وزید	میوزد	بوزد	وزنده	آب وزد	وزیده
دمیدن	[illegible]	دم	دمانیدن	دمید	میدمد	بدم	دمنده	دمان	دمیده
دوختن	سینا	[illegible]	دوزانیدن	دوخت	میدوزد	بدوز	دوزنده	خیمه دوز	دوخته
دوشیدن	دوہنا		دوشانیدن	دوشید	میدوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده
دویدن	دوڑنا	دواد و / دوش	دوانیدن	دوید	میدود	بدو	دونده	تیزدو / دوان	دویده
دیدن	دیکھنا	دید / بینش		دید	می بیند	ببین	بیننده	بینا / جہان بین	دیده
			باب رای مهمله						
راندن	ہانکنا / چلانا			راند	میراند	بران	راننده	حکمران	رانده
ربودن	لیجانا / اوچک لینا	ربودگی		ربود	میرباید	بربا	رباینده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	میرخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	می رزد	برز	رزنده	رنگرز	رزیده

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	[illegible]			[illegible]	اسم مفعول
رستن	چھوٹنا	رستگاری		رست				[illegible]	[illegible]
رُستن	اوگنا			رُست					
رسیدن	پہنچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	میرسد	برس	رسنده	رسا / نارس / فریادرس	رسیده
رشتن	کاتنا			رشت					رشته
رفتن	جانا / چلنا	روش / رفتار		رفت	میرود	[illegible]	[illegible]	روان / گرم رو	رفته
رُفتن	جھاڑنا	رُفت و روب	روبانیدن	رُفت	میروبد	بروب	روبنده	روبان / خاکروب	رُفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	میرقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	میرمد	برم	رمنده	رمان	رمیده
رنجیدن	آزرده ہونا	آزار	رنجانیدن	رنجید	میرنجد	برنج	رنجنده	زودرنج / رنجان	رنجیده
روییدن	اُگنا		رویانیدن	روئید	میروید		روینده	خودرو	روئیده
رہیدن	چھوٹنا	رہائی	رہانیدن	رہید	میرہد	برہ	رہنده	رہا	رہیده
ریختن	[illegible]	ریزش		ریخت	میریزد	بریز	ریزنده	عرق ریز	ریخته
[illegible]	ہگنا			رید	میرید	[illegible]			

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		و	رسید	میرسید	برسی	رسنده		رسیده
[illegible]	[illegible]		باب زاء معجمه						
زادن	جننا								زاده
زائیدن	جننا	زائیدگی		زائید	میزاید	بزای	زاینده	حاملہ زای	زائیده
زاریدن	رونا	زاریدگی		زارید	میزارد			زار	
زدن	مارنا	زنش / زدگی		زد	میزند	بزن	زننده	کف زنان / شمشیر زنان	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدود	میزداید	بزدای	زداینده	غم زدای	زدوده
زیستن	جینا			زیست	میزیید	بزی	زینده		
			باب زای فارسی						
ژولیدن	الجهنا			ژولید					ژولیده
			باب سین مهمله						
ساختن	بنانا / موافقت کرنا	سازش / ساخت		ساخت	میسازد	بساز	سازنده	زرساز	ساخته
سائیدن	پیسنا			سائید	میساید	بسای	ساینده	سرسا	سائیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	[illegible]	حال	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
سپردن	سونپنا	سپارش	سپرد		میسپارد	بسپار			سپرده
سپوختن			سپوخت						سپوخته
سپوزیدن	چبهونا		سپوزید		می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا		ستاند		می ستاند	بستان	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستائیدن	سراہنا	ستایش	ستائید		می ستاید	بستای	ستاینده	خودستا	ستائیده
ستدن	لینا	ستد	ستد						
ستردن	صاف کرنا / مونڈنا		سترد		می سترد		سترنده	استره	سترده
ستودن	تعریف کرنا		ستود						ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزید	ستیزانیدن	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سرائیدن	گانا		سرائید		می سراید	بسرای	سراینده	نغمه سرا	سرائیده
سرشتن	گوندهنا	سرشت	سرشت						سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا	سزید		می سزد		سزنده	سزاوار	
سفتن	چهیدنا		سفت						سفته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل	اسم مفعول
سکالیدن	اندیشه کرنا	سکال		سکالید	می سکالد	بسکال	سکالنده	خیرسکال	سکالیده
سنجیدن	تولنا		سنجانیدن	سنجید	می سنجد	بسنج	سنجنده	گوهرسنج	سنجیده
سوختن	جلنا / جلانا	سوخت / سوزش	سوزانیدن	سوخت	می سوزد	بسوز	سوزنده	سوزان / دلسوز	سوخته
سودن	گھسنا			سود					سوده
				باب شین معجمه					
شاشیدن	پیشاب کرنا			شاشید	می شاشد		شاشنده		شاشیده
شایستن	لائق ہونا			شایست	می شاید			شایان	شایسته
شپلیدن	سیٹی بجانا		شپلانیدن	شپلید	می شپلد		شپلنده		شپلیده
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان	شتابیده
شدن	ہونا / جانا			شد	می شود	بشو	شونده		شده
شستن	[illegible]	[illegible]		شست	می شوید	بشو	شوینده	پارچه شو	شسته
شکستن	[illegible]	شکن		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شکسته
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم ترکیبی	اسم مفعول
شکوخیدن	ٹھوکر کھانا	شکوخ	شکوخانیدن	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخنده		شکوخیده
شگافتن	پھٹنا / چیرنا	شگاف		شگافت	می شگافد	بشگاف	شگافنده	خارشگاف	شگافته
شگفتن	کھلنا	شگفت		شگفت	می شگفد				شگفته
شمردن	گننا	شمار		شمرد	می شمارد	بشمار	شمارنده	اختر شمار	شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت / شناسا		شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	حق شناس / شناسا	شناخته
شخفتن	سنتا			شخفت					شخفته
شنودن	سننا	شنود		شنود					شنوده
شنیدن	سننا / سونگھنا	شنوائی / شنوا		شنید	می شنود	بشنو	شنونده	سخن شنو / شنوا	شنیده
شوریدن	شور کرنا / برہم ہونا	شورش	شورانیدن	شورید	می شورد			سلحشور	شوریده
				باب طاء مطبقه					
طپیدن	بےقرار ہونا	طپش	طپانیدن	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان	طپیده
طرازیدن	[illegible]	طراز		طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده	صنعت طراز	طرازیده
طلبیدن	[illegible] / چاہنا	طلب		طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلبیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم حالیه	اسم مفعول
				باب غین معجمه					
غارتیدن	لوٹنا	غارت		غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا / لیٹنا		غلطانیدن	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده
غنودن	اونگھنا	غنودگی		غنود					غنوده
				باب فا					
فتادن	گرنا / پڑنا			فتاد	می فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی		فرسود	میفرساید	بفرسای	فرساینده	جان فرسا	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش		فرمود	میفرماید	بفرمای	فرماینده	کارفرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت / فروش	فروشانیدن	فروخت	میفروشد	بفروش	فروشنده	حلوافروش	فروخته
فریفتن	فریب کھانا / فریب دینا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبنده	ابله فریب	فریفته
فزودن	زیادہ کرنا / زیادہ ہونا	افزایش		فزود	میفزاید	بیفزای	فزاینده	[illegible]	فزوده
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسرده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فشاندن	جھاڑنا			فشاند	میفشاند	بفشان	فشاننده	فشان	فشانده
فشردن	نچوڑنا / [illegible]	فشار	فشرانیدن	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده	[illegible]	فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	می فگند	بفگن	فگننده	سایه فگن	فگنده
فهمیدن	سمجھنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	[illegible]	فهمیده
باب کاف تازی									
کاستن	گھٹنا / گھٹانا			کاست					کاسته
کاشتن	بونا			کاشت	میکارد	بکار	کارنده	تخم کار	کاشته
کافتن	کھودنا			کافت		بکاف			کافته
کاویدن	کھودنا	کاوش		کاوید	میکاود	بکاو	کاونده		کاویده
کاهیدن	گھٹنا / گھٹانا	کاهش		کاهید	میکاهد	بکاه	کاهنده	جانکاه	کاهیده
کردن	کرنا	کار / کردار	کنانیدن	کرد	میکند	بکن	کننده	[illegible]	کرده
گشادن	کھولنا / [illegible]	گشایش		گشاد	میگشاید	بگشا	گشاینده	[illegible]	گشاده
گشتن	[illegible]	گردش		گشت	می گردد	بگرد	گردنده	[illegible]	گشته

گشتن	ہونا	گشت		گشت					گشته
گشودن	کھلنا / کھولنا	گشود		گشود					گشوده
کشیدن	کھینچنا	کشش		کشید	می کشد	بکش	کشنده	[illegible]	کشیده
کفیدن	پھٹنا			کفید					کفیده
کندن	کھودنا			کند	می کند	بکن	کننده	[illegible]	کنده
کندیدن	کھودنا		کنانید	کندید	می کرد	بکن			کندیده
[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	گذارنده	[illegible]	گذاشته
گذاشتن	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	گذارنده		گذاشته
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		گرایید	می گراید	بگرای	گراینده		گراییده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گردیدن	پھرنا / ہونا	گردش	گردانیدن	گردید	می‌گردد	بگرد	گردنده	گردان	گردیده
گرفتن	پکڑنا / لینا	گرفت / گیرائی		گرفت	می‌گیرد	بگیر	گیرنده	دستگیر	گرفته / گرفتار
گزیدن	[illegible]	گزیدگی		گزید	می‌گزد		گزنده		گزیده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	می‌گریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	می‌گرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	می‌گزارد	بگزار	گزارنده	نمازگزار	گزارده
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	بگزین / بگزا	گزنده	[illegible]	گزیده
[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گزیده / گزین
گساردن	[illegible]			گسارد	می‌گسارد	بگسار	گسارنده	غمگسار	گسارده
گستردن	بچھانا		[illegible]	گسترد	می‌گسترد	بگستر	گسترنده	گسترده	گسترده
گسستن	[illegible]			[illegible]					گسسته
گسیختن	[illegible]			گسیخت	می‌گسلد	بگسل	گسلنده	پیمان‌گسل	گسیخته
گشتن	[illegible]	[illegible]		گشت					گشته

مصدر	معنی مصدر	حاصل بالمصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	حالیہ	اسم مفعول
گفتن	کہنا	گویائی / گفتار		گفت	میگوید	بگو	گوینده	گویان / گویا	گفته
گماشتن	مقرر کرنا			گماشت	می گمارد	بگمار	گمارنده		گماشته
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	می گنجد	بگنج	گنجنده		گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	می گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا	گواریده
باب لام									
لائیدن	بیہودہ بکنا / شور کرنا			لائید	می لاید	بلای	لاینده		
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	می لافد	بلاف	لافنده		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانیدن	لرزید	می لرزد	بلرز	لرزنده	لرزان	لرزیده
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزانیدن	لغزید	می لغزد	بلغز	لغزنده	لغزان	لغزیده
لیسیدن	چاٹنا		لیسانیدن	لیسید	می لیسد	بلیس	لیسنده	کاسه لیس	لیسیده
باب میم									
مالیدن	ملنا	مالش		مالید	می مالد	بمال	مالنده	[illegible]	پامال / مالیده
ماندن	رہنا	ماندگی		ماند	می ماند	بمان	ماننده	[illegible]	مانده

[illegible]

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت مشبہ	اسم مفعول
مانستن	مشابہ ہونا	ماناکی		مانست	میماند	بمان	مانندہ	مانا	
مردن	مرنا			مرد	می میرد	بمیر	میرندہ		مردہ
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می مکد	بمک	مکندہ		مکیدہ
باب نون									
نازیدن	ناز کرنا	ناز		نازید	مینازد	بناز	نازندہ	نازان	نازیدہ
نالیدن	شکوہ کرنا	نالش		نالید	مینالد	بنال	نالندہ	نالان	نالیدہ
نامیدن	نام رکھنا			نامید	می نامد		نامندہ		نامیدہ
نبشتن	لکھنا			نبشت					نبشتہ
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می نشیند	بنشین	نشینندہ	خاک نشین	نشستہ
نکوهیدن	ملامت کرنا بدی کرنا	نکوهش		نکوهید	می نکوهد		نکوهندہ		نکوهیدہ
نگاشتن	لکھنا	نگارش		نگاشت	می نگارد	بنگار	نگارندہ	صورت نگار	نگاشتہ
نگریستن	دیکھنا	نگرانی		نگریست	می نگرد	بنگر	نگرندہ	نگران	نگریستہ
نمودن	دکھانا ظاہر کرنا	نمایش		نمود	می نماید	بنمای	نمایندہ	نمودار نمایان حق نما	نمودہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
نواختن	نوازنا / بجانا	نوازش		نواخت	مینوازد	بنواز	نوازنده	بنده نواز	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد		نوردید	می نوردد	بنورد	نوردنده	ره نورد	نوردیده
نوشتن	لپیٹنا			نوشت					نوشته
نوشتن	لکھنا	نوشت	نویسانیدن	نوشت	می نویسد	بنویس	نویسنده	نویسا / خوشنویس	نوشته
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	مینوشد	بنوش	نوشنده	می نوش	نوشیده
نهادن	رکھنا			نهاد	می نهد	بنه	نهنده	منت نه	نهاده
نهفتن	چھپانا / چھپنا			نهفت					نهفته
نیوشیدن	سننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	سخن نیوش	نیوشیده
				باب واو					
واخیدن	منکنا			واخید	می واخد		واخنده		واخیده
ورزیدن	مشق کرنا / اختیار کرنا	ورزش		ورزید	می ورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزیده
ورغلانیدن	بہکانا			ورغلانید	می ورغلاند		ورغلاننده		ورغلانیده
وزیدن	ہوا چلنا			وزید	می وزد	بوز	وزنده	وزان	وزیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
باب های هوز									
هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانیدن	هراسید	می هراسد	بهراسد	هراسنده	هراسان	هراسیده
هشتن	چهوڑنا			هشت					[illegible]
هلیدن	چهوڑنا			هلید	می هلد	بهلد	هلنده		هلیده
باب یای تحتانی									
یارستن	سکنا	یارائی		یارست					یارسته
یافتن	پانا			یافت	می یابد	بیابد	یابنده	کامیاب	یافته

خاتمه

هر مبتدی را لازم است که صرف کبیر تمامی مصادر لازم و متعدی بالطریق مرقوم المصدر محفوظ بر زبان کند تا در چندروز قوت استخراج مشتقات که خواندن بسیار است بهم رسد و امید که مولف را از دعای خیر محروم و منسی نسازند ع بر کریمان کارها دشوار نیست

الحمد لله علی الاتمام والصلوة علی محمد خیر الانام و آله الکرام و اصحابه العظام الی یوم القیام

۸۱۳ ھ

م ۲۹ ص
۸ ن

DUE DATE

ف
۲۹۱۵۵

۶۸۹۳